



عکس از آلبوم خانوادگی حسن یوسفی



گزارش تصویری

با جیب‌هایی پر از سیاست

افشین شاهرودی

شمال خراسان و عشق آباد ترکمنستان صورت گرفت به عنوان جاسوس دستگیر شد و به زندان افتاد. سه سال طول کشید تا مشخص شد جاسوس نیست بلکه به خاطر سوابق مبارزاتی اش پس از تحمل چند سال زندان در ایران، برای زندگی و کار به شوروی آمده است.

با مشخص شدن این مسئله و به دنبال نامه‌ای که در این ارتباط به استالین نوشته بود از زندان آزاد شد و به دستور شخص استالین به تاجیکستان و شهر دوشنبه که در آن زمان به آن استالین آباد می‌گفتند فرستاده شد و بعنوان راننده‌ی تاکسی به کار پرداخت. آن هم در زیر بار نگاه تحقیرآمیز کسانی که به او به چشم کسی نگاه می‌کردند که سنگر مبارزه را رها کرده و گریخته است. او از آن زمان تا کنون در دوشنبه زندگی می‌کند و در تمام این سال‌ها از سرنوشت همسری که فقط یک شب با او زندگی کرده و همینطور از مادر و دوستان و اقوام خود در ایران هیچ خبر و اطلاعاتی ندارد.

او امروز به شدت از سیاست منزجر است و دائم با صدایی که از کپولت می‌لرزد می‌گوید: حزب یعنی حبله، یعنی دروغ! من بخاطر حزب و سیاست، سال‌ها زندان و شکنجه و ده‌ها سال غربت و تنهایی را تحمل کرده‌ام، چه به دست آورده‌ام؟ هیچ! ولی همه چیزم را از دست داده‌ام. همسر، خانواده و حتی دوستانم را.

او در حال حاضر در آپارتمان ۴۶ متری محقری در شهرک ابن سینا در شهر دوشنبه با ۱۵۰ سامانی حقوق بازنشستگی که از دولت تاجیکستان دریافت می‌کند و هر دو ماه و نیم، یک کیلو و نیم شکر، دو بسته ماکارونی، یک کیلو نمک، پنج کیلو آرد یا برنج و ۱۵۰ سامانی پول که از طریق کمیته‌ی امداد امام ایران به او داده می‌شود زندگی می‌کند! دخترش سعیده که با ۲۷ سال سن به زن پنجاه ساله‌ای می‌ماند و پزشک است، کار نمی‌کند و بیست و چهار ساعت شبانه روز را به نگهداری از پدر پیر و فرتوت خود در خانه می‌گذراند. پدری که با بی‌حوصلگی هشتاد و هفت سالگی با کوله‌باری از تجربیات تلخ و سرخوردگی عمیق از سیاست دائما می‌گوید: امروز جیب‌های من پر است، نه از پول بلکه از سیاست!

حسن یوسفی پیرمرد ۸۷ ساله‌ای است که بیش از ۶۵ سال است به دنبال مبارزات سیاسی خود در زمان رضاشاه و اوائل دوره محمدرضا شاه از ایران متواری شده و پس از تحمل سال‌ها در بدری و زندان و شکنجه در عشق آباد ترکمنستان و به دنبال آن، کار بعنوان راننده تاکسی، اینک در روزهای سخت کهنسالی با شرایط دشوار زندگی بازنشستگی با حقوق ماهیانه یکصد و پنجاه سامانی معادل سی و چهار هزار و پانصد تومان در آپارتمان ۴۶ متری کوچکی در شهرک ابن سینا در دوشنبه پایتخت تاجیکستان زندگی می‌کند.

او در زمان رضاشاه، در ۱۷ سالگی در کارخانه نساجی ماژندران در قائمشهر کار می‌کرد. کارخانه‌ای که کارگران آن در شرایطی دشوار و با مزدی اندک روزی دوازده ساعت کار می‌کردند.

شرایط دشوار کار در کارخانه او را به سوی مبارزات کارگری کشاند. با شروع جنگ جهانی دوم و کناره رفتن رضا خان از قدرت و ضعف حکومت، با گروهی از دوستانش اداره‌ی امور کارخانه را در دست گرفتند و ساعت کار روزانه را از ۱۲ ساعت به هشت ساعت تقلیل دادند. پس از آن به حزب توده پیوست و به دنبال فعالیت‌های حزب دموکرات و درگیری‌های آذربایجان به اردبیل زادگاه خود بازگشت. در سال ۱۳۲۴ با دختری خود عقد ازدواج بست. فردای شب عروسی، صبح هنگام، ماموران امنیتی که رد او را در اردبیل پیدا کرده بودند برای دستگیری‌اش به خانه‌شان رفتند ولی او موفق به فرار شد. پس از فرار از اردبیل در تهران دستگیر و به ده سال زندان محکوم گردید ولی پس از چهار سال از زندان آزاد شد. او هنوز دستمال گلدوزی شده‌ای را که نام مادرش گوشه‌ی آن گلدوزی شده و یک جفت جوراب و یک قالب صابونی را که در زمان زندان، مادرش برایش فرستاده بود به عنوان تنها یادگار مادری که از زمان دستگیری دیگر او را ندیده و از سرنوشت او و دیگر اعضای خانواده اش بی‌اطلاع ماند نگه داشته است.

پس از آزادی از زندان رفقای حزبی اش به او پیشنهاد می‌کنند که به شوروی برود. ولی به محض ورود به خاک شوروی که از طریق کوه‌های









